

خاصیت زر

(یک مضمون در دو تمثیل)

حامد خاتمی پور (عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، مرکز کاشمر)

مضمونِ خاصیت زر در دو تمثیل کاملاً متفاوت – یکی در کلیله و دمنه و دیگری در مخزن الأسرار – به کار رفته است. کلیله و دمنه مجموعه داستان‌هایی تو درتوست که عمدتاً از زبان حیوانات گزارش می‌شود اما، در حقیقت، ترجمان جهانی انسانی و ذهن و ضمیر آدمیان است. مخزن الأسرار نظامی گنجوی به شیوهٔ وعظ و تحقیق و به تقلید از حقیقة الحقیقة سنائی سروده شده و متضمن بیست مقالت تعلیمی است که، در طری آنها، معانی اخلاقی و عرفانی خطاب به نفس مصور گشته است. در پایان هر مقالت، حکایتی نقل می‌شود که تمام یا بخش عمده‌ای از مضمون آن مقالت را تأیید یا توجیه می‌کند.

در این گفتار، نخست، مقایسه و تحلیل دو تمثیل مندرج در این دو اثر سپس بحثی تکمیلی دربارهٔ خاصیت زر در باور قدما آمده است که سابقه و لاحقۀ مضمون این دو تمثیل را نشان می‌دهد.

تمثیل نخست در کلیله و دمنه حکایت «دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو» و تمثیل دوم در مخزن الأسرار حکایت هارون و حلاق (موی تراش) است. در هر دو حکایت، سخن بر سر

خاصیت زر در ایجاد جسارت و دلیری است. در حکایت کلیله و دمنه، از زبان موش می‌شنویم

که در زاویه زاهدی مجرّد مسکن داشت و از خانه مریدی هر روز برایش یک سلّه (سبد) طعام می‌آوردند که قسمی از آن را می‌خورد و باقی برای شام می‌نهاد و موش مترصد فرصت بود: چون زاهد بیرون می‌رفت، چندان که جا داشت خود می‌خورد و باقی به موشان دیگر وا می‌گذاشت. زاهد چاره‌ها و حیل‌ها می‌ساخت که کارگر نمی‌افتاد تا، با میهمانی، ماجرا در میان نهاد و، در پاسخ بازجست او، معلوم کرد که یکی از موشان در ربودن طعام دلیرتر و گستاخ‌تر است. میهمان، در جست‌وجوی سبب آن، سوراخ آن موش را بگشاد تا ببیند او را ذخیره‌ای و استظهاری (پشت‌گرمی و پشتوانه‌ای) است که به قوت آن دلیری می‌کند. پس زمین بشکافت تا به هزار دینار رسید که موش، به گزارش خود او، هرگاه از آن یاد می‌کرد، به نشاط می‌آمد و بر آن می‌غلطید و بر شادی دل او افزوده می‌شد. میهمان دانست که دلیری این موش را سبب همان زر است و، چون آن را برداشت، موش اثر ضعف و انکسار در ذات خویش دید و به ضرورت از سوراخ خود نقل کرد و بس روزگاری نگذشت که انحطاط منزلت خویش در دل موشان دیگر بشناخت. (← نصرالله منشی، ص ۱۷۰-۱۷۳)

حکایت دوم داستان هارون الرشید و حلاق است که، ضمن موی ستردن، از خلیفه خواست، حال که با استادیش آشنا گشته، او را به دامادی خود مباحی کند:

خطبه تزویج پراکنده کن دختر خود نامزد بنده کن

(نظامی گنجوی ۱، ص ۱۷۲)

هارون جسارت و یاوه‌گویی او را سبب بیخودی از دهشت خود پنداشت و روز دیگری وی را آزمود و بر همان قاعده یافت و قصه با وزیر خویش در میان نهاد:

گفت وزیر ایمنی از رای او بر سر گنج است مگر پای او
چون که رسد بر سرت آن ساده‌مرد گو ز قدمگاه نخستین بگرد

(همان)

و حلاق، چون به دستور هارون قدم از منزل اول بُرید، دگرگونه شد و هارون کم سخنی دید دهن سوخته چشم و زبانی ادب آموخته

(همان، ص ۱۷۳)

پس معلوم شد سبب گستاخی او ایستادن بر سر دینه‌ای از زر است:

تا قدمش بر سر گنجینه بود صورت شاهش در آینه بود

چون قدم از گنج تهی ساز کرد کُلبه حَلّاقی خود باز کرد
زود قدمگاهش بشکافتند گنج به زیر قدمش یافتند
هرکه قدم بر سر گنجی نهاد چون به سخن آمد گنجی گشاد

(همان، ص ۱۷۳)

نکته مشترک دیگر در هر دو حکایت، ناتوانی مبتلا به مُعْضَل (زاهد/ هارون) در باز شناخت سبب گستاخی مشکل ساز (موش/ حلاق) است و گشوده شدن گره به دست دانایی مجرب (مهمان/ وزیر).
جان مایه هر دو تمثیل خاصیت قوت بخش و پشتوانه زر و ضعف و خذلان بر اثر از دست دادن آن است.

آمدن این تمثیل در کلیله و دمنه حاکی از قدمت اعتقاد به خاصیت نشاط آور و نیروزای زر است - اثری که، به تعبیر نصرالله منشی، (ص ۲۵) «زیده چند هزار ساله» است. نظیر حکایت هارون الرشید و حلاق در نوروزنامه (ص ۲۳) منسوب به حکیم عمر خیّام نیز، درباره انوشیروان ساسانی و حجام (رگزن) آمده است.^۱

در جمع دانشمندان و نویسندگان گذشته، دو طایفه - حکیمان و گوهر شناسان - درباره زر و خواص آن بیشتر سخن گفته اند. مؤلفان کتب عجایب و غرایب نیز اشاراتی در این باره دارند. قزوینی در عجائب المخلوقات آورده است:

ارسطو گوید که زر دل را قوت دهد و، اگر مصروع بخورد، صرع او زایل شود و، اگر از زر میلی سازند و استعمال کنند، چشم را روشن کند و نظر را تیز گرداند. (قزوینی، ص ۱۹۱)

در نزهت نامه علائی نقل شده است:

پنج مثقال زر خالص، به مطرّقه*، صحیفه گردانند*، مقدار سه انگشت و به رشته ابریشم درگردن افکنند چنان که به سینه رسد، خفقان و تفکر و دلتنگی و اندوه و ترس بسزود. (شهمردان بن ابی الخیر، ص ۳۴۹)

* مطرّقه، چکش * صحیفه گرداندن، به صورت ورقه درآوردن

۱) در نوروزنامه دو حکایت در این مایه آمده است: یکی در «بارور شدن کشتزار» و دیگری در «به جای آمدن عقل زن مجنون به تأثیر زر». (نوروزنامه، ص ۲۴-۲۵)

در الأبنیه عن حقائق الأدویه، از خواص زر چنین یاد شده است:

ذَهَبُ زَرٍ اسْتِ وَاوْ دَلُّ قَوِي كُنْدُ وَاوْ تَن نِيْزِ؛ وَاوْ خَفَقَانَ رَا بَنَشَانْدُ... وَاوْ كَرْمٍ وَاوْ خَشِكٍ اسْتِ وَاوْ لَطِيْفٍ. (هروی، ص ۱۶۰)

در نوروزنامه (ص ۲۰-۲۱) آمده است:

و از خاصیت هاء زر یکی آن است که دیدار وی چشم را روشن کند و دل را شادمان گرداند؛ و دیگر آنک مرد را دلاور کند و دانش را قوت دهد؛ و سدیگر آن که نیکوئی صورت افزون کند و جوانی تازه دارد و به پیری دیر رساند؛ و چهارم عیش را بیفزاید.

باز در همان کتاب (ص ۲۱):

وَاوْ خَلَاخِلٍ * زَرِيْنٍ چَوْنِ بَرِ پَايِ بَا زَبَنْدَنْدِ بَرِ شَكَارِ * دَلِيْرْتَرِ وَاوْ خَرْمِ تَرِ رُوْدِ.

* خَلَاخِلِ (جمع خَلَاخِلِ، زنگوله که بر پای مرغان شکاری بندند) * شَكَارِ، آنچه آماج شکار

است.

تفلیسی (ص ۳۸۹) معتقد است:

زر: اگر یک دانگ از سوده وی با شرابِ بادرنبویه* بخورند، درد دل و دیوانگی [را] سود دارد و غم و اندوه و عشق را زایل کند و ترس شب و سکنه و جمله بیماری‌ها [ی] سوداوی را سود دارد و تن را فربه و قوی کند و زردی روی را ببرد.

* بادرنبویه (بادرننگبویه) گیاهی معطر که عرق آن مصرف دارویی دارد؛ شرابِ -، عرق بادرنبویه

در گوه‌رنامه چنین آمده است:

[زر] دل را تقویت کند و امراض سوداوی را سودمند بؤد. (محمد بن منصور، ص ۲۷۷

همچنین ← جمالی یزدی، ص ۱۷۱)

در لغت‌نامه دهخدا نیز، ذیل ذهب، به نقل از کتاب‌های طبّی تذکره داود ضریر انطاکی، اختیارات بدیعی، منهاج همچنین به نقل از مفردات ابن بیطار و از ابن سینا، زر دارای طبیعت مایل به گرمی و خاصیت علاج ضعف دل و خفقان و داروی جمیع امراض سوداوی شناسانده شده است.

ظاهراً میان طبع گرم زر و خاصیت و تقویت دل و دلیرسازی آن رابطه‌ای متصور

بوده است. جرجانی (ص ۱۷۸) در این باره می‌نویسد:

حکمت اقتضا کرد که حرارت دل، بدین جانب (جانب چپ) بیشتر رسد تا سپرز از وی نصیب حرارت یابد و معتدل شود. و هر حیوانی که دل او بزرگ باشد دلیرتر و قوی‌تر باشد مگر

حیوانی که حرارت او اندک باشد... و بسیار حیوان باشد که دل او کوچک باشد و دلیر باشد به سبب آن که حرارت او بسیار باشد.

به اعتقاد قدما، از فلزات، هریک به یکی از اجرام فلکی از جمله مس به زهره، آهن به مریخ، و ارزیز (= قلع) به سیاره مشتری تعلق دارد (← جمالی یزدی، ص ۱۷۲-۱۷۳). زر را نیز به شمس نسبت می‌دادند و معتقد بودند که از تأثیر تابش آفتاب پدید می‌آمده است^۲ (← همان، ص ۱۷۱). این اعتقادات در شعر شاعران نیز بازتاب یافته است:

مَرِیخِ زایدِ آهنِ بدخو را وز آفتابِ گفت که زاید زر

(ناصرخسرو، ص ۴۵)

آفتاب از ز خاک زر سازد بختش از خاک آفتاب کند

(خاقانی ۱، قطعات)

در شعر پارسی، خورشید با القابی نظیر زرگر چرخ و زرگر گردون وصف شده است:

از زرگر چرخ باز دانم تا من چه زر از کدام کانم

(خاقانی ۲، ص ۲۸)

زرگر گردون که زیور بسته گویی بر افق از میان بوته شب می برآرد زر ناب

(شمس طبسی، ص ۶، به نقل از شریعت، ص ۹۱)

نویسندگان و شاعران زر را در حیات اجتماعی و معیشت کارساز خوانده‌اند. از جمله در گوهرنامه آمده است:

و اکثر مهماتِ آنام به واسطه آن انتظام می‌یابد تا غایتی که زر را ناموس اصغر و ملکه الأجساد و قاضی الحاجات گویند چنانچه شاعر فرماید:

رباعی مطالعات فریبی

ای زر تویی آن که جامع لذاتی محبوب خلاق به همه اوقاتی

بی شک تو خدا نه‌ای ولیکن تو ستارِ عیوب و قاضی حاجاتی

(محمد بن منصور، ص ۲۷۷)

۲) انتساب زر به خورشید قدمتی طولانی نزد اقوام گذشته دارد. در عهد هخامنشیان، طلا منسوب به مهر بود (← رضی، ص ۷۴). در ریگ‌ودا، قدیم‌ترین سروده‌های قوم آریایی هند، درباره سوریا (سریه، سوریه، سورج)، آفتاب و خدای خورشید، چنین آمده است: «عروس سوریه، بخشنده رزق و صاحب ثروت فراوان، به گنج‌ها و اموال (گوناگون) حکومت می‌کند». (جلالی نائینی، ص ۱۲)

و، اگر کسی دستش از این ناموس اصغر تهی می ماند، در شأنش این مثل را به کار می بردند:
مَنْ قَلَّ مَالُهُ هَانَ عَلَى أَهْلِهِ [اندک مال به نزد اهل و عیال خوار است]. (نصرالله منشی، ص ۱۷۴)
در متون نظم و نثر فارسی، در اهمّیت و اعتبار زر و نیز در حرمت و شادی آن کس که
زر دارد، شواهد بسیاری می توان یافت. نمونه هایی از آن است:

دوستانم همه ماننده و سنی شده اند همه زان است که با من نه درم ماند و نه زر
(عسجدی، به نقل از لغتنامه دهخدا، ذیل زر)

زر که زرد است مایه طرب است طین اصغر* عزیز ازین سبب است
(نظامی گنجوی ۲، ص ۱۹۷)

* طین اصغر، خاک زرد (آن را از جایی نزدیک قسطنطنیه می آوردند)

زردی زر شادی دل هاست من دلشاد از آنک سگه رخ را زر شادی رسان آورده ام
(خاقانی ۱، قصیده)

لیک بی زر نتوان یافت به بغداد مراد پُری دجله بغداد زرم بایستی
(همان، قصائد کوتاه)

زر داند ساخت کار ما آری کار همه کس به زر چو زر گردد
(همان، غزلیات)

به دست تهی برناید امید به زر برکنی چشم دیو سفید
(سعدی ۱، ص ۸۳)

هر که را زر در ترازوست زور در بازوست. (همو ۲، ص ۱۴۶)

باری، در تعریف و شناخت قدما، زر دارای طبعی گرم و دلیرساز و نیروزا وصف
شده است.

انسان امروز، در وابستگی و دلستگی به زر تفاوتی با انسان دیروز ندارد. زر دوستی
در سرتاسر ربع مسکون حاکم بر نفوس است. سخن سعدی که می فرماید «هر که را زر
در ترازوست زور در بازوست» امروز حتی به مراتب بیش از دیروز مصداق دارد. عجیب نیست
اگر در راه به دست آوردن زر سر ببازند و به هر نیرنگی دست یازند.

منابع

- تفلیسی، حَبِیش بن ابراهیم بن محمد، بیان الصناعات، تصحیح و مقدمه ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، ج ۵، تهران ۱۳۳۶.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن‌الحسینی، ذخیره خوارزمشاهی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۹.
- جلالی نائینی، محمدرضا، گزیده رنگ‌ودا (قدیم‌ترین سروده‌های قوم آریائی هند)، نشر قطره، تهران ۱۳۶۷.
- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر، فوخ‌نامه، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۶.
- خاقانی (۱)، افضل‌الدین بدیل بن علی، دیوان، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۸۲.
- (۲)، تحفة العراقین (ختم‌الغریب)، به کوشش علی صفری آق‌قلعه، میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۷.
- رضی، هاشم، آیین مغان (پژوهشی درباره دین‌های ایرانی)، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۴.
- سعدی (۱)، مصلح‌الدین مشرف بن عبدالله، بوستان، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۷۲.
- (۲)، گلستان، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۷۴.
- شریعت، محمدجواد، «آفتاب در ادب فارسی»، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷ (۱۳۶۵)، ص ۸۵.
- شهمردان بن ابی‌الخیر، زهت‌نامه علائی، به کوشش فرهنگ جهانی‌پور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، عجائب‌المخلوقات، به تصحیح نصرالله سبوحی، کتابخانه مرکزی، تهران ۱۳۶۱.
- لغت‌نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۳.
- محمد بن منصور، گوهرنامه، به کوشش منوچهر ستوده، فرهنگ ایران زمین، ج ۴، تهران ۱۳۳۵.
- ناصرخسرو، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۸.
- نصرالله منشی، کلیل و دمنه، به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، چاپ چهاردهم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۵.
- نظامی گنجوی (۱)، الیاس بن یوسف، مخزن‌الأسرار، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران ۱۳۸۰.
- (۲)، هفت‌پیکر، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران ۱۳۸۰.
- نوروزنامه، تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۵.
- هروی، موفق‌الدین ابومنصور علی، الأبتیه عن حقائق الأدوية، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۱.